

شیطان زاده‌ها

عده‌ای هستند که آن ملعون مستقیماً با مادرشان زنا کرده و آنهاپدید آمده‌اند. از جمله:

۱. حجاج

زراه نقل می‌کند که: یوسف پدر حجاج یکی از دوستان امام زین‌العابدین علیه‌السلام بود در یکی از روزها داخل خانه خود شد و می‌خواست با عیال خود هم بستر شود. عیالش به او پرخاش کرد و گفت: ای یوسف! چه خبر است؟ تو چند لحظه پیش با من هم بستر شدی! یوسف هم از خانه مستقیماً به خدمت امام سجاد علیه‌السلام رفت و داستان همسر خود را نقل کرد: آن حضرت فرمود: از اعیال خود نه ماه کناره بگیر و در این مدت با او هم بستر نشو - چون شیطان با قیافه تو با او نزدیکی کرده است - بعد از نه ماه حجاج از او متولد شد. لذا آن شخص مستقیماً از فرزندان شیطان است.

علت خون ریزی و سفاکی او هم از این جهت بود. وقتی از مادر متولد شد، پستانش را نمی‌گرفت! در آن زمان طبیبی بسیار حاذق و پرتجربه و معروف به نام «حارث بن کنده» بود، به طوری که بعضی بیماران سخت پیش او می‌آمدند و معالجه می‌شدند.

مادر حجاج در فکر بود چه کند تا این بچه پستانش را بگیرد. در این هنگام شیطان به صورت همان طبیب، «حارث بن کنده» آمده! شیطان گفت: ای زن! شنیده‌ام خداوند متعال پسری به یوسف عنایت کرده، ولی او پستان نمی‌گیرد. من آمده‌ام او را معالجه کنم. اهل خانه خوشحال شدند و گفتند: ای طبیب! دستور چیست و چه باید بکنیم؟

شیطان گفت: بروید یک بز کوهی را با یک مار سیاه بیاورید، رفتند بز و مار را آوردند. شیطان دستور داد، هر دو را بکشید و خونشان را در یک طشت مخلوط کنید، آنها هم همین کار کردند. بعد از آن دستور داد

بچه را آوردند او را لخت و عریان نموده داخل آن طشت نمودند و به زیرخون‌ها بردند و خون آلود نمودند و به مادر دادند حجاج شروع به شیرخوردن کرد. (۲۲)

شیطان در دو مرحله شخصیت او را می‌سازد، نخست با مادرش نزدیکی می‌کند و سپس به نام درمانش، خون به خورد او می‌دهد، و او را با خون آشنا می‌کند.

او با این شخصیت، سادات و دوستان علی علیه‌السلام را می‌کشد و از این کارش لذت می‌برد. در ماه مبارک رمضان دستور می‌دهد هر روز دونفر از سادات را بیاورند در مقابل چشمش سر ببرند، و خون آنها را با آرد مخلوط کنند و برای افطار او نان تهیه نمایند. اول با آن نانها افطار نمایند و لذت ببرند. این است دشمنی او با فرزندان آدم، (زهی ناپاکی و حرام‌زادگی).

۲. یزید

یکی دیگر از شیطان زاده‌ها که از خون ریزی لذت می‌برد و خون هزاران انسان پاک و بی‌گناه را بر زمین ریخت و بهترین افراد این عالم را به کشتن داد و افتخار هم می‌کرد، یزید پسر معاویه پسر ابوسفیان (که نفرین و عذاب خدا بر او باد) بود که به قول امام حسن مجتبی علیه‌السلام او از اولاد شیطان بوده است.

از ابن عباس نقل شده که: روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام با یزید پسر معاویه نشسته بودند و خرما می‌خوردند. یزید پلید عرض کرد: ای حسن بن علی! من از تو خوشم نمی‌آید و تو را دشمن دارم.

آن حضرت فرمود: پس در این صورت بدان که شیطان ملعون با پدرت در نطفه تو شرکت کرده است و تو از هر دوی آنها به وجود آمده‌ای! این دشمنی و کینه را از شیطان به ارث برده‌ای.

از این بالاتر، بدان که - شیطان با حرب - جد بزرگ تو - در جماع شرکت کرد و صخر جد دیگر تو از آن زاده شد. از این جهت بود که جد تو با جدم رسول الله دشمن بود و تو هم الان با من دشمنی. (۲۳)

شیطان از بسم الله می‌ترسد

از جمله جاهایی که شیطان هنگام گفتن «بسم الله» از انسان دور می‌شود.

۱- در گذشته بیان شد که شیاطین در اموال و اولاد انسان شرکت می‌کنند. اگر کسی بخواهد شیطان از او دور شود، و در امور زندگی او شرکت نکند یک راه دارد و آن گفتن «بسم الله» و نام خدا را بر زبان آوردن است، زیرا شیطان از اسم خدا می‌ترسد. روایاتی که در این باره از پیامبر و امامان علیه السلام نقل شده: می‌آوریم تا انسان در تمام کارهای خود نام خدا را ببرد و به یاد او باشد.

اگر کسی می‌خواهد شیطان در اولاد او شرکت نکند، باید موقع جماع نام خدا را ببرد تا او فرار کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی کسی می‌خواهد پهلوی عیال خود رود نام خدا را بر زبان آورد و «بسم الله» بگوید، زیرا اگر بدون نام خدا مشغول شود و صاحب فرزند گردد شیطان در او شرکت کرده، دلیل آن هم این که او دشمن ما خانواده خواهد بود.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: انسان وقتی می‌خواهد با عیال خود هم بستر شود و نشست جایی که باید بنشیند، شیطان هم برای همان عمل حاضر می‌شود. اگر انسان «بسم الله» بگوید، شیطان از او دور می‌شود. ولی اگر مشغول عمل شد و نام خدا را نبرد شیطان هم آلت خود را داخل می‌کند. پس عمل از هر دو ونطفه از یک نفر آنها است.

ابو بصیر عرض کرد: جانم به فدایت، از کجا شناخته می‌شوند؟ امام فرمود: به دوستی و دشمنی ما. (۲۴)

۲- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: وقتی کسی لباس خود را عقب می‌زند برای بول کردن یا عریان می‌شود برای حمام رفتن، باید «بسم الله» بگوید. چون وقتی «بسم الله» گفت، شیطان چشم خود را می‌بندد و از او دور می‌شود.

۳. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیثی فرمودند: وقتی یکی از شما به منزل رسید باید «بسم الله» بگوید، تا شیطان فرار کند. (۲۵)

۴. علی بن اسباط گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود: وقتی برای سفر یا غیر آن از منزل بیرون می‌روی بگو:
«بسم الله امنت بالله توكلت على الله ما شاء الله، لا حول و لا قوه الا بالله»

زیرا اگر شیطان با تو ملاقات کرد ملائکه با تازیانه بر سر و صورت او می‌زنند و می‌گویند: بر او راهی نداری، چون او نام خدا را برد و ایمان به او آورد و بر او توکل نمود.

۵. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی از شما موقع وضو نام خدا را بر زبان جاری نکند، شیطان در وضو او شرکت می‌کند و اگر انسان هنگام خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن «بسم الله» نگوید، شیطان در آن کارها شرکت می‌کند. (۲۶)

۶. ابو حمزه ثمالی می‌گوید: علی بن حسین علیه السلام به من فرمود: ای ثمالی! هنگامی که وقت نماز برسد، شیطان می‌آید و روی شانه می‌نشیند و می‌گوید: آیا نام خدا را برده‌ای؟ اگر بگوید: بلی از او دور می‌شود و اگر بگوید: خیر، بر شانه او می‌نشیند تا این که نماز خوانده شود و مردم پراکنده گردند.

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: عرض کردم: آیا آنها قرآن نمی‌خوانند؟ آن حضرت فرمودند: چرا ولی آن چه تو فکر می‌کنی نیست. ای ثمالی! مراد بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» است که شیطان را دور می‌کند. (۲۷)

۷. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: اگر انسان هنگام سوار شدن «بسم الله» بگوید، ملکی پشت سر او سوار می‌شود و از او محافظت می‌کند، تا زمانی که پیاده شود. و اگر سوار شد و «بسم الله» نگفت، شیطان پشتش سوار می‌شود و به او می‌گوید: آواز بخوان. اگر گفت: من آواز ندارم و نمی‌توانم بخوانم به او می‌گوید: مست و بی حال شو. او مست می‌شود، تا وقتی پیاده شود.

حضور شیطان موقع نماز

زمانی که انسان می‌خواهد نماز بخواند، شیاطین دور او را می‌گیرند تا نگذارند نماز برگزار شود. وعده می‌دهند که هنوز زود است و برای نماز وقت زیادی مانده، فعلاً خسته‌ای قدری استراحت کن، الان گرسنه‌ای قدری غذا بخور، بعداً نماز را خواهی خواند. بعد از این که مشغول نماز شد او را وسوسه می‌کنند و توجه او را از نماز و اطاعت منصرف می‌نمایند. و به چیز دیگری مشغول می‌دارند، فکر انسان را به همه جا می‌برند به جز نماز.^(۲۸)

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: وقتی بنده‌ای مشغول نماز و ذکر خدا می‌شود: شیطان می‌آید و به او می‌گوید: به یاد فلان چیز باش، فکر فلان کار را بکن، این قدر وسوسه می‌کند تا انسان را از فکر نماز بیرون ببرد و به شک اندازد، به طوری که نداند چند رکعت نماز خوانده است.

در حدیث دیگری آمده: وقتی انسان مشغول نماز شد شیطان می‌آید سدراهش می‌شود و تحریکش می‌کند تا از نماز دور گردد. در این موقع جنگ و نزاع میان نمازگزار و شیطان بر پا می‌شود.^(۲۹)

به همین جهت آن مکانی را که برای نماز انتخاب شده محراب می‌گویند، محراب مکان حرب و جنگ است، چون شیطان موقع نماز در آن مکان می‌آید، وسوسه می‌کند که انسان را منصرف کند و انسان کوشش می‌نماید با او مخالفت نماید گاهی شیطان غالب می‌شود، و توجه انسان را از نماز بیرون می‌برد و گاهی انسان، این زد و خورد تا آخر نماز ادامه دارد.

لذا به انسان دستور داده شده که: وقتی می‌خواهد نماز یا قرآن بخواند، از اول آمده باشد، و خود را مسلح نماید، ضربه اول را به او بزند و آن ضربه پناه بردن به خدا از شر شیطان و وسوسه‌های اوست، قرآن هم با کمال صراحت می‌فرماید:

«هنگام قرآن خواندن، پناه به خدا ببر از شر شیطان رانده شده».^(۳۰)

خواسته شیطان از این زن هنگام نماز

در زمان حضرت عیسی بن مریم علیه السلام زنی بود پرهیزگار و باخدا. وقت نماز هر کاری را رها می کرد و مشغول نماز می شد. روزی مشغول پختن نان بود که مؤذن بانگ اذان داد و مردم را به نماز فراخواند. این زن دست از نان پختن کشید و مشغول نماز شد. چون به نماز ایستاد، شیطان در وی وسوسه کرد و گفت: ای زن! تا تو از نماز فارغ شوی همه نان های تو می سوزند. زن در دل خود جواب داد: اگر همه نانها بسوزد، بهتر است تا این که روز قیامت تنم به آتش دوزخ بسوزد و عذاب شوم. شیطان بار دیگر وسوسه کرد که: ای زن! پسرت در تنور افتاد و بدنش سوخت. زن در دل جواب داد: اگر خداوند مقدر کرده است که من در حال نماز باشم و پسر من در آتش تنور بسوزد، من به قضای خدا راضی و نماز خود را رها نمی کنم و اگر خدا بخواهد او را از سوختن نجات می دهد.

در این حال شوهر زن از راه رسید، زن را دید که مشغول نماز است و تنور هم روشن می باشد، در تنور نان ها را دید که پخته شده ولی نسوخته است و فرزندش در میان آتش بازی می کند و به قدرت خدا آتش در او اثر نداشت.

وقتی زن از نماز فارغ شد دست او را گرفت نزدیک تنور آورد و گفت: داخل تنور را نگاه کن. وقتی زن به درون تنور نگاه کرد، دید فرزندش سالم و نان ها پخته شده بدون آن که سوخته باشد. زن فوراً سجد شکر به جای آورد و خدای خود را سپاس گزارد.

شوهر، فرزند خود را برداشت و پیش حضرت عیسی علیه السلام برد و داستان را برای آن حضرت تعریف کرد! او فرمود: ای مرد! برو از همسرت بپرس چه کرده و با خدای خود چه رابطه ای داشته؟ شوهر آمد و از او سوال نمود. زن در جواب گفت: من با خدای خود عهد کرده ام چند عمل نیک را انجام دهم. آنها عبارت اند از: ۱. همیشه کار آخرت را بر کار دنیا مقدم بدارم ۲. از آن روزی که خود را شناختم بدون وضو نبوده ام ۳. همیشه نماز خود را در اول وقت می خوانم ۴. اگر کسی بر من ستم کرد و مرا دشنام داد کینه او را در دل نگیرم، و او را به خدا

واگذارم ۵. در کارهای خود به قضای الهی راضی باشم ۶. سائل را از در خانه ام مایوس نکنم ۷. نماز شب را ترک ننمایم.
حضرت عیسی فرمود: اگر این زن مرد بود، پیغمبر می شد، چون کارهای پیغمبران را می کند و شیطان نمی تواند او را فریب دهد. (۳۱)

وسوسه های شیطان در نماز منار می سازد

در حدیثی آمده: اگر انسان دو رکعت نماز با تمام شرایطش که مورد قبول خداوند باشد بخواند او را عذاب نمی کنند.
یک نفر مورد وثوق و عادل نقل کرد از این رو، تصمیم گرفتم بروم مسجد کوفه و در خلوت، دو رکعت نماز با همه شرایط بخوانم. به مسجد رفته و مشغول نماز شدم. به قلب من افتاد که مسجد کوفه با این عظمت، منار ندارد و باید برای ساختن آن اقدامی کرد. به فکر مصالحی مانسند گچ و سنگ افتادم، که از کجا باید تهیه شود، با چه وسایلی باید آورد، از چه راهی، با کمک چه کسانی، معمار و بنا و عمه چه کسانی باشند، چه قدر بودجه لازم دارد، چه شکلی باید ساخته شود! وقتی منار را در ذهن ساختم، از آن دو رکعت نماز هم فارغ شدم، پیش خود گفتم: من آمدم منار بسازم، نیادم نماز بخوانم. (۳۲)

در نمازی یا که می سازی منار

این نماز تو نمی آید به کار

این نمازی را که خواندی ناصواب

از خدای تو نمی آید جواب

شیطان باری غسل و نماز دل سوزی می کند

در جنگ بدر، بعد از آن که لشکر اسلام و کفر در برابر هم قرار گرفتند، مسلمانان جز جنگ چاره‌ای دیگر نداشتند و انبوه نفرات دشمن آنها را به وحشت و هراس انداخته بود. دست به دعا برداشته و باخدای خود به راز و نیاز پرداخته و با گریه و زاری از او یاری طلبیدند. مدتی بر این منوال گذشت. پس از آن، خداوند چنان آرامشی بر دلهای آنان مسلط کرد که تمامی ترس و وحشتی که لشکر مشرکین در دل مسلمانان افکنده بود، از میان رفت.

همگی با اطمینان خاطر، شب را تا صبح خوابیدند، پس از آرامش و تجدید قوا به قصد اقامه نماز صبح، از خواب بیدار شدند، در حالی که عده‌ای زیاد جنب شده و احتیاج به غسل داشتند. بعضی می‌خواستند وضو بگیرند، و گروه دیگر دچار تشنگی شده بودند. چون کفار زودتر از مسلمانان چاه‌های آب را تصرف کرده بودند و آب در اردوگاه مسلمانان وجود نداشت، شیطان در این موقع، وقت را غنیمت شمرد و در دل آنان وسوسه کرد و آنها را به فکر انداخت که دشمنان شما چاه‌های آب را تصرف کردند و در حال رفاه به سر می‌برند. ولی شما آب ندارید که بخورید، باید در حال نجاست و جنابت و بدون وضو و غسل نماز بخوانید، نماز با این وضع فایده ندارد و نخواهد داشت. خداوند متعال برای جلوگیری از تاءثیر وسوسه و فکر شیطان که آن ملعون در دل آنان انداخته بود، فوراً بارانی فرستاد، مسلمانان با آن آب باران که در گوالها جمع شده بود، غسل کرده و وضو گرفته و لباس خود را پاکیزه نمودند، و با خاطری آسوده مشغول جنگ شدند و بر مشرکین غالب آمدند. آنها با آن همه نیرو شکست خوردند و فرار نمودند، عده‌یادی هم کشته شدند.^(۳۳)

شیطان در این هنگام از در خیر خواهی می‌گوید: نماز بدون غسل و وضو فایده ندارد و با این وسیله می‌خواهد مسلمین را سست و بی‌حال کند که مشرکین غالب شوند و آنان را از بین ببرند، ولی با کمک خداوند و نیروی لایزال الهی کار بر عکس می‌شود و مسلمین که اندک به حساب می‌آمدند، بر کفار که چند برابر آنان بودند پیروز شدند. این شکست، شکست شیطان بود که کاری از پیش نبرد.

شیطان شتر عایشه

بدترین شترها در دنیا «جمل» عایشه بود، که با آن به جنگ حضرت علی علیه السلام رفت و هزاران نفر را به خاک و خون کشید. در دفاع از آن شتر حدود هفتاد نفر بی دست شدند.

وقتی عمر، لشکر به جنگ پادشاه عجم می فرستاد، صاحب شتر، آن را آورده بود در مدینه تا بفروشد. سلمان فارسی، هر وقت آن شتر را می دید، سنگ بر می داشت و به آن می زد!

ساربان می گفت: ای سلمان! تو که اذیت کننده نبودی! چرا بدون دلیل شتر مرا می زنی؟ این شتر تو حیوان نیست، بلکه شیطان است و از طایفه جن. اسم آن «عسکر» فرزند کنعان است.

من آن را می شناسم! ای ساربان این جا کسی شتر تو را نمی خرد، اگر می خواهی آن را بفروشی به حوئب ببر، آن جا به هر قیمت بخواهی از تومی خرند، او هم شتر را برد همان جا که سلمان گفته بود.

وقتی عایشه از مکه برگشت، طلحه و زبیر او را فریفتند که باید به خون خواهی عثمان برخیزی. گفتند: باید برویم در بصره از آن جا جمعیت برداریم و با علی جنگ کنیم.

در راه که می آمدند، خواستند شتری برای هودج عایشه بخرند که از شتران دیگر قوی و بلند و نمایان تر باشد. همین «عسکر» پسر کنعان را آوردند و عایشه آن را دید پسندید. صاحب شتر شروع کرد تعریف کردن که چقدر قوی است، زیرک و باهوش است، تا جایی که گفت: تربیتش کرده ام، وقتی صدا می زنی می آید! وقتی گفתי برو، می رود. صدایش صدا زد و گفت: «عسکر، عسکر» شتر پیش وی آمد.

همین که عایشه اسم «عسکر» را شنید، گفت: برگردانید، من بر این شتر سوار نمی شوم. گفتند: ای خانم! از این شتر بهتر پیدا نمی شود، به درد ما می خورد، خوب شتری است. جواب داد: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرا از سوار شدن بر آن منع فرموده، بروید شتر دیگری بیاورید.

چون آنها شتری از این بهتر پیدا نکردند، افسار و جهاز و زانو بندش را تغییر دادند و داخل شتران «یعلی بن منبه» کردند. شتری که با یک اهدایی به منظور کمک به طرف داران عایشه تهیه شده بود. تا باعلی بجنگند. این حیوان را پیش او آوردند و گفتند: این قوی تر و از آن شتر بهتر است. بعد محمل عایشه را بر آن بستند و به بصره آمدند و آن شهر را تصرف کردند، بیت المال را تقسیم نمودند، مردم را برای جنگ با علی شوراندند و گفتند: مقصود عایشه همسر پیامبر، خون خواهی عثمان است، صد و بیست هزار نفر از دور و نزدیک جمع کردند، درحالی که لشکر علی از دوازده هزار تا بیست هزار نفر نوشته شده. محمل عایشه آماده شد، صفحه های آهنی بر آن کوبیدند، تا آسیبی به عایشه نرسد و پرچمی بالای آن بستند. جنگ شروع شد. در آن دست هفتاد نفر که بر مهار شتر بود قطع شد. دست هر کس را قطع می شد، دیگری می آمد جلوی شتر و مهار او را به دست می گرفت، حدود هفده هزار نفر از لشکر عایشه و دویست نفر از لشکر حضرت علی کشته شدند. حضرت علی علیه السلام فریاد می زد که خود را به «شتر» رسانید و آن را پی کنید، که آن شیطان است و تا کشته نشود مردم متفرق نمی شوند. اول محمد بن حنفیه قصد «شتر» کرد ولی کاری از پیش نبرد. امام حسن علیه السلام جلو رفت و نیزه ای بر حیوان زد و برگشت. مالک اشتر خود را به «عسکر» رسانید و یک پایش را قطع کرد. یکی از لشکریان عایشه شانه خود را زیر ران شتر قرار داد که زمین گیر نشود. مالک او را هم کشت. شتر تا مدتی روی سه پا ایستاده بود. علی علیه السلام فرمود: از شیاطین زیر شتر را گرفته پایش را بزنید. وقتی «عسکر» را کشتند، مردم متفرق شدند و جنگ خاتمه یافت. (۳۴)

داستان جنگ جمل مفصل است. ما قصدمان فقط «شتر» عایشه بود تا بدانیم که آن ماء مور شیطان بود. داستان جنگ جمل در کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است.